

یادی از استاد دکتر امیرحسین یزدگردی

اصغر دادبه

دانشکده ادبیات، دانشگاه علامه طباطبائی

کجاست همفلسی تا بشرح عرضه دهم
که دل چه می‌کشد از روزگار هجرانش
«حافظ»

درآمد

فروردین ماه امسال مصادف است با چهاردهمین سال خاموشی استاد دکتر امیرحسین یزدگردی، استاد زبان و ادب فارسی در دانشکده الهیات. استاد یزدگردی معلمی کم‌مانند و عاشق بود و سالها از سر عشق در این دانشکده، به تدریس ادب پارسی پرداخت و صدای فردوسی و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ را - که صدای رسای فرهنگ اسلامی ایران زمین است - عاشقانه و استادانه به گوش جان دانشجویان رساند و در انتقال ارزش‌های فرهنگ گران سنگ ایران اسلامی به فرزندان این مرز و بوم، نقشی شایسته و در خور ایفا کرد. فقدان او چونان فقدان همه پیام‌آوران فرهنگ و ادب، ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر و فراق او چونان فراق دیگر معلمان عاشق - که روز به روز حکم کیمیا می‌یابند - سخت جانکاه است و اندوه‌آفرین. و در این میان «یاد»، یاد او و یاد عزیزانی چون او، مرهم دل‌های خسته دل‌داگان فرهنگ و ادب تواند بود... و من در این یاد و در این یادکرد، او را به همان صورت و سان و به همان ترتیب که دیده‌ام و یافته‌ام، معرفی می‌کنم:

- نخست او را در مقام تعلیم و در هیأت معلمی عاشق یافتیم.

- سپس به پایگاه بلند او در تحقیق راه بردم...
 - و سرانجام به جمع دوستان و یاران او پیوستم و او را در مقام انسانی والا و دوستی کم‌مانند دیدم و تا دم مرگ با او بودم... بنا بر این پس از ذکر احوال استاد، نخست از حکایت تعلیم سخن می‌گویم، سپس از حکایت تحقیق و در پایان از انسانیت و محبت و صفا و فای استاد سخن خواهم گفت.

۱. شرح حال

استاد دکتر امیر حسن یزدگردی به سال ۱۳۰۶ ش در خانواده‌ای فرهیخته و اهل ادب، در تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبستان و دبیرستان ادیب و مروی به سر آورد. در سال ۱۳۲۹ از دانشسرای عالی درجه لیسانس در زبان و ادبیات فارسی گرفت. در سال ۱۳۳۶، از پایان‌نامه دکتری خود دفاع کرد. پس از گرفتن درجه لیسانس و در خلال گذراندن دوره دکتری در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به مدت پنج سال (۱۳۲۹-۱۳۳۴) در آموزش و پرورش شهرستان قم، در دبیرستان حکیم نظامی، به تدریس پرداخت. پس از آن به دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران - که آن زمان بزرگ مردی محقق و ادیبی کم‌مانند یعنی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر ریاست آن را به عهده داشت - انتقال یافت و بدین سان گلی به گلستان دانشکده الهیات افزوده شد^۱. استاد یزدگردی تا سال ۱۳۵۹ ش، که بنا به درخواست خود باز نشسته شد، بیش از سی سال، بدون وقفه، و بی آنکه یک ماه و یک هفته و یک روز حتی از مسلم‌ترین حق خود، یعنی فرصت مطالعاتی بهره‌گیرد، یا به مرخصی برود، به تدریس اشتغال داشت. پس از بازنشسته شدن، تنها یک قسم از سه قسم کلاسهای استاد تعطیل شد، کلاسهای دانشکده او؛ و دو قسم کلاس دیگر یعنی کلاسهای منزل که گاه و بیگاه با حضور دانشجویان و دستداران استاد تشکیل می‌شد و ساعتها ادامه می‌یافت، و نیز کلاسهای تلفنی - که هر شب زمانها به طول می‌انجامید - هرگز تعطیل نشد و حتی در دوران بیماری استاد نیز استمرار یافت، بدین ترتیب که هر شب استاد، اگر نه بیشتر،

۱. می‌گفتند که استاد بدیع‌الزمان فروزانفر «گلچین» است و در انتخاب استاد، سختگیر و موی‌بین. نگاهی به نام استادان دانشکده الهیات در آن روزگار، مثبت این مدعاست.

دست کم به اندازه یک جلسه کلاس درس، پاسخگوی مشکلات علمی جویندگانی بود که تلفنی به طرح اشکال و پرسش می‌پرداختند. در این ارتباطها، بارها، پیش می‌آمد که استاد حالی بس نامساعد داشت و به دشواری سخن می‌گفت: یا سردردی توان فرسا (= می‌گرن) - که عمری گرفتارش بود - می‌فرسودش، یا ناراحتی قلبی آزارش می‌داد، و یا رنجی روحی و غمی جانکاه - که هر دم از نو به مبارکبادش می‌آمد - جسم و جانش را می‌گذاخت و می‌کاست. تلفن کننده از و رای سیم‌ها، و از دور، متوجه بدحالی استاد می‌شد و عذرخواهانه آهنگ بدرود می‌کرد، اما استاد در همان حال، مؤدبانه و پوزش طلبانه از او می‌خواست که به سخن ادامه دهد و مشکلش را بازگوید و چون گفتگو ادامه می‌یافت و استاد به پاسخگویی می‌پرداخت، آرام آرام، درد و رنج خود را از یاد می‌برد. تو گویی بهبود می‌یافت، زمانی دراز سخن می‌گفت و به مشکل‌گشایی می‌پرداخت.

و بدین سان استاد هرگز در عمل بازنشسته نشد که بازنشسته شدن در کار معلمی و در کارهای علمی برآستی بی‌معناست که به تعبیر شاعر بزرگ، استاد مرحوم دکتر مهدی حمیدی:

مرد اندیشه هر چه پیرش به
موی داننده نگ شیرش به^۱

استادان استاد یزدگردی: استادان استاد در دوره تحصیلات دانشگاهی همان بزرگ مردانند که کمتر نظیر خود بگذاشتند و اگر هم‌نوا با خواجه رندان، حافظ بگویم:

نظیر خویش بگذاشتند و بگذشتند
خدای - عزوجل - جمله را بیامرزاد

۲. بیتی است از مثنوی بلند و کم مانند، موسوم به «گنج» که به تعبیر شاعر، به مناسبت «باز نشانه کردن» استاد بدیع الزمان فروزانفر سروده شده است. مطلع مثنوی چنین است:

عقل اگر گوید این سخن یا دل
با تو گوید حکیم دریا دل...

شاعر هنرمندانه و دردمندانه از قدرناشناسیها، از مرد ناشناسیها، از معلم و محقق ناشناسیها و از بدیع الزمان ناشناسیها، در این مثنوی سخن گفته است، (نک: یادنامه استاد فروزانفر؛ نیز نک: فنون شعر و کالبدهای پولادین آن، دکتر مهدی حمیدی، ۸۶-۸۷).

چندان سخن به گزاف نگفته‌ایم. از این بزرگ مردان همانا استاد بدیع الزمان فروزانفر است و استاد جلال‌الدین همایی، ملک الشعراء بهار است و مرحوم بهمنیار و مرحوم عبدالعظیم قریب و سپس مرحومان استادان دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر معین. استاد یزدگردی خود از دو بزرگ مرد دیگر با احترامی خاص، به عنوان استادان خود نام می‌برد: یکی، استاد سید هادی سینا که او را با صفت «فرشته خصال» می‌ستود؛ و دوم، استاد سید محمد فرزانه که نه فقط از دانش و بینش او که از آزادگی اش سخن می‌گفت...

۲. حکایت تعلیم

استاد یزدگردی در کار تعلیم از سرآمدان روزگار ما به شمار می‌آید، که او معلمی بود مسلط، دلسوز، خوش‌بیان، متین و باوقار و نستوه؛ معلمی که نه تنها درس و بحثش، که گفتار و کردار و رفتارش نیز سخت بر شاگردان تأثیر می‌گذاشت. روش تدریسش، نکته‌یابی‌هایش، باریکی‌بینی‌هایش، و دقت نظرهایش، و در کنار این همه، برخورد مؤدبانه و دوستانه‌اش موجب می‌شد تا در بی‌اعتناترین دانشجویان نیز نسبت به درس و بحث، حس کنجکاوی و علاقه برانگیخته گردد و نسبت به خود وی حس احترام و محبت. شیوه تدریس استاد چنان بود که شاگرد را نکته‌یاب و دقیق و به تعبیر دانایان پیشین «موی بین» بار می‌آورد و در او ملکه استنباط و روح تحقیق ایجاد می‌کرد. و بدو می‌آموخت که چگونه با مشکل برخورد کند و به حل آن دست یابد. زمان جلسه‌های تدریسش به نود دقیقه و صد دقیقه محدود نمی‌گردید و پایان آن را غالباً زنگ به اصطلاح تفریح اعلام نمی‌داشت. این جلسه‌ها دو ساعت و گاه بیش از آن به طول می‌انجامید، اما از آنجا که درس استاد با همه دقت علمی، زمزمه محبت بود؛ سرکشان‌گریز پای را نیز شیفته می‌داشت و به کلاس درس می‌کشید. سخنان استاد، همواره تازگی داشت. زیرا او کمتر مطلب درسی را تکرار می‌کرد؛ بلکه در هر سال و هر نیمسال متن تازه‌ای جهت تدریس بر می‌گزید، یا بخشهای تدریس نشده از یک متن را تدریس می‌کرد، و چنین بود که نمونه بسیاری از متون برجسته نظم و نثر در طول یک دوره تحصیلی (دوره لیسانس) برای دانشجویان آن دوره تدریس می‌شد و مشکلات آن حل می‌گردید و به تعبیر استاد مرحوم ملاح، «از دم گرمش غنچه‌های نظم و نثر می‌شکفت:

از دمش بشکفته می شد غنچه های نظم و نثر

در کنارش هر زمان گویی بهاری داشتم^۱

کمتر شاگرد بالنسبه علاقمندی است که دل به استاد یزدگردی سپرده باشد و امروز در شمار موفق ترین معلمان محسوب نشود. به قول استاد دکتر فتح الله مجتبائی:

«بعضی از بهترین استادان زبان و ادبیات فارسی در مدارس و دانشکده های امروز، کسانی هستند که شاگرد یزدگردی بوده اند. چه اثری و چه تأثیری از این بهتر؟ ای کاش هر معلمی از اندکی از این مقدار تأثیر و اثر بهره داشته باشد...» (ص ۲۱).

در یک کلام، استاد دکتر یزدگردی از گروه اقلیت بود، اقلیت عاشق که من بارها گفته ام و بار دگر می گویم که معلمان ما دو گروهند: اکثریت کاسب، یعنی آنان که از بد حادثه اینجا به پناه آمده اند، آنان که کاری دیگر نتوانسته اند بکنند و به کاری سترگ و خطیر رانده شده اند که از اهمیت آن بی خبرند و لاجرم کاسبانه با متاع فرهنگ به کسب می پردازند و از این هم غافلند که این کسب در برابر هر کسب دیگر کسبی نیست. در برابر این اکثریت، اقلیتی است که از آن به اقلیت عاشق تعبیر توان کرد، یعنی آنان که با همه قابلیت ها و توانایی هایشان معلمی را بر می گزینند و جز معلمی به کاری نمی پردازند و بار سنگین مسؤلیت آن را به دوش جان می کشند و محرومیت های آن را هم عاشقانه تحمل می کنند که تحمل بار جدایی آن نتوانند و همونا با استاد سخن، سعدی احساس خود را نسبت به معشوق خود چنین ابراز می دارند که:

عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت

همه سهل است، تحمل نکنم بار جدایی

استاد یزدگردی در شمار معدود شیفتگان و ملامت کشانی بود که عاشقانه معلمی را می گزینند و تا پایان عمر معلمی عاشق باقی می مانند... و امروز چه نیازمند است فرهنگ

۱. بیتی است از غزلی در سوگ استاد دکتر یزدگردی به مطلع:

مهربان و عاقل و فرزانه یاری داشتم داشتم یاری که با او روزگاری داشتم

و با ایباتی مثل:

کشور شعر و ادب را یزدگردی شاه بود بخت نیکم بین که دل با شهریاری داشتم
بی کران بحر ادب را آشنا ملاح بود من در این دریا به تدبیرش کناری داشتم

ما به معلمانی از این دست و از این نوع، که شکوفایی هر فرهنگ معلول وجود چنین عاشقان است و رکود و سرانجام فزاینده هر فرهنگ، نتیجه حضور چنان کاسبان.

۳. حکایت تحقیق

در زمینه تحقیق، استاد محقق بود سخت‌کوش و خستگی‌ناپذیر، پرحوصله و بردبار، دقیق و نکته‌یاب و به تعبیر قدما موی بین! درست و راست تو‌گویی جمله ویژگیهای واقعی و آرمانی که در کتابهای روش‌شناسی و آیین پژوهش به یک محقق خوب و شایسته نسبت می‌دهند و وجود آنها را در یک محقق، نشانه و برهان شایستگی و کمال او در کار تحقیق به شمار می‌آورند، در استاد یزدگردی جمع آمده بود. بسا درباب یک نکته کوچک، درباب یک واژه، و درباب یک مطلب روزها و هفته‌ها و ماهها به جستجو می‌پرداخت و تا به نتیجه مطلوب نمی‌رسید، نمی‌آرמיד؛ نتیجه‌ای که به قول بیهقی (ص ۵۳۰): «موی در او توانستی خزید». آخر استاد یزدگردی با همه وجود به مکتب دقت و نه به مکتب سرعت باور داشت و تا پایان عمر به اصول این مکتب وفادار ماند^۱. بازتاب این روش و انعکاس باور داشتن اصول مکتب دقت در تمام آثار بازمانده از استاد آشکار است؛ آثار محققانه و کم‌مانندی که هر سطر آن از سخت‌کوشی‌ها و ژرف بینی‌های پژوهنده‌ای حکایت می‌کند که با همه وجود به مکتب دقت تعلق دارد، پژوهنده‌ای که تفرجگاهش، کوی دلبرش، باغ و بوستانش، تنها و تنها کتابخانه‌اش^۲ بود و سیر و سیاحتش، تنها و تنها مطالعه و تحقیق. سرگذشت تألیف کتاب حواصل و بوتیمار (چاپ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ش و کتاب سال ۱۳۷۲ش) که نمونه‌ای بی‌مانند یا سخت‌کم‌مانند در میان تحقیقات ادبی - علمی روزگار ماست، سرگذشتی است شنیدنی و آموزنده که خواننده را به شگفتی و تحسین وامی‌دارد و چنین است آن حکایت و آن سرگذشت:

۱. مکتب دقت، مکتب مرحوم علامه قزوینی و یاران او بود و مکتب سرعت مکتب مرحوم سعید نفیسی

و پیروان او. در این مکتب بر کمیّت کار تأکید می‌شود و در آن مکتب بر کیفیت کار.

۲. کتابهای استاد بنا به وصیت وی به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان اهدا شد. متن وصیت‌نامه وی عیناً در پایان این مقاله کلیشه شده‌است.

«در روزهای بیست و یکم تا بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۴۹ خورشیدی، دانشگاه فردوسی مشهد به منظور بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، نویسنده کتاب سترگ تاریخ مسعودی مشهور به تاریخ بیهقی، مجلس بزرگداشتی برپا می‌کند. استاد فقید - که از شیفتگان نثر بیهقی بود^۱ نیز به منظور سخنرانی در این مجلس شرکت می‌جوید. موضوع سخنرانی استاد «مباوری حواصل (= پوستین حواصل) در تاریخ بیهقی است^۲. این آغاز راه است، راهی که پیمودن آن از شهریور ماه ۱۳۴۹ تا زمستان سال ۱۳۶۴ (۱۶= سال) یعنی تا ماههای آخر عمر استاد، بی‌وقفه ادامه می‌یابد. استاد در پیشگفتار خود بر این کتاب، در این باب، می‌نویسد: «... بی آنکه در این رهگذر دلش بر گذشت ماه و سال بلرزد، [سرگرم کار خود بود] چنانکه گویی از دیوان قضا خط امان، و یا از خزانه غیب، برات بقا آورده است و یا خود از مثل پرمغز «فی التأخیر آفات» اندیشه‌ای به خاطر راه نداده است^۳».

آری! با چنین احساس و با چنین روش طی شانزده سال کار تألیف کتاب حواصل و بوتیمار ادامه یافت. در همین سالها بود که استاد به منظور استفاده مستقیم از منابع مربوط به دانش جانورشناسی، به آموختن این دانش پرداخت و به قصد تحقق این منظور، در کلاسهای درس برخی از استادان این فن نیز حاضر شد. از هر کتاب پرنده‌شناسی، به زبانهای اروپایی خاصه به زبان انگلیسی و فرانسه و نیز به زبان عربی که در جهان سراغ یافت، نسخه‌ای به دست آورد یا آن را از کتابخانه‌ای و یا از شخصی به امانت گرفت و از آن در کار تحقیق خود بهره برد. در جریان این تحقیق وقتی احساس کرد که برای استفاده مستقیم از کتاب یا کتبی که به زمان عبری در این باب نوشته شده است آشنایی با این زبان ضرورت دارد، نزد خاخامی عبری‌دان به آموختن مقدمات زبان عبری پرداخت.

چنین خصایصی بود که موجب می‌شد تا بزرگ‌مرد تحقیق و دقت در روزگار ما، یعنی استاد دکتر فتح‌الله مجتبابی این سان زبان به توصیف گشاید:

«سواس علمی او تا بدان پایه بود که نمی‌گذاشت کاری از پیش برود. در همین سالهای آخر عمر مشغول نوشتن کتابی بود که بخشی از آن به پرندگان و پرنده‌شناسی

۱. بارها از استاد شنیدم که می‌گفت: اگر به فرض مجبور شوم تا از کتابخانه خود (کتابخانه‌ای تقریباً پنج‌هزار نسخه‌ای) تنها دو کتاب برگزینم یکی در نظم و یکی در نثر، بی‌گمان، در نثر تاریخ بیهقی را بر می‌گزینم و در نظم دیوان حافظ را.

۲. نک: تاریخ بیهقی، ۵۸۰.

۳. حواصل و بوتیمار، پیشگفتار، ۴.

مربوط می‌شد (= کتاب حواصل و بوتیمار). نزد من می‌آمد، با هم می‌نشستیم، و دو فرهنگ مفضل که یکی یونانی به انگلیسی و دیگری سانسکریت به انگلیسی بود پیش روی می‌نهادیم. ذره‌بین‌ها را برمی‌داشتیم و در میان خطوط ریز این کتابها، ساعتها دنبال نام پرندگان می‌گشتیم... او هیچ خسته نمی‌شد! روزی به او گفتم انجام گرفتن این کار، بدین ترتیب، به اندازهٔ عمر چهار - پنج نسل زمان خواهد گرفت! گفت: مهم نیست، کار باید درست باشد(ص ۲۱).

دنبالهٔ حکایت تحقیق: آثار استاد: حاصل این همه دقت و وسواس آثاری است با کمیتی پرسش‌آفرین و کیفیتی تحسین‌برانگیز. خوانندهٔ آثار استاد از خود می‌پرسد که چرا این همه کم؟! اما بزودی پاسخ خود را با تأمل در کیفیت این آثار می‌یابد و تحسین او بر انگیزخته می‌شود. آیا استاد نمی‌توانست - فی‌المثل - به جای حواصل و بوتیمار شانزده ساله، شانزده اثر آن هم بسی برتر از پاره‌ای از آثار به اصطلاح محققانه‌ای که می‌شناسیم پدید آورد؟ بی‌گمان می‌توانست، اما حاصل کار، حواصل و بوتیمار نبود، اثری نبود که در کنار آن «پنجاه اثر (= کتاب)» مورد عنایت استاد قرار گیرد. حکایت چنین است: روزی در محضر استاد بودم و سخن از تحقیق و پژوهش در میان بود. من کوشیدم تا به زبان اشاره و کنایه به استاد بگویم: آیا در کار تحقیق این همه «موی بینی» و این همه دقت نظر و وسواس گونه ضروری است؟ استاد به فراست مقصود مرا دریافت و در حالی که به کتابخانهٔ خود اشاره می‌کرد پرسید: چند کتاب در این کتابخانه هست؟ من که شماره تقریبی کتابهای استاد را می‌دانستم با عنایت به مفهوم کمی «چند کتاب» پاسخ دادم: قرب پنج هزار جلد، و او با تأکید بر واژهٔ «کتاب» به قصد القاء مفهومی کیفی تکرار کرد: چند کتاب؟ و خود پاسخ داد: حد اکثر پنجاه جلد! پیدا است که مراد استاد از «کتاب» با تأکید بر تعبیر «چند کتاب»، همانا آثار درجه اول و ماندنی بود؛ آثاری که با مرگ نویسندگان آنها و گاه پیش از آن، نمی‌میرد! درست عکس بیشتر کارهایی که می‌کنیم و نامش را تحقیق می‌نیم؛ آثاری که زمانها را در می‌نوردد و چونان شعر فردوسی و نظامی و سعدی و مولانا و حافظ، در طول قرون و اعصار باقی می‌ماند. سپس استاد به سخنان خود افزود: «اگر کتاب می‌نویسی و اگر تحقیق می‌کنی بکوش تا حاصل کارت در شمار آن پنجاه جلد کتاب باشد» و بدین سان استاد باردیگر از سر اعتقاد و ایمان بر راه و رسم خود، یعنی بر مکتب دقت و حقایقت آن پای فشرده؛ راه و رسمی که پیش چشم داشتن آن و مکتبی که

پیروی کردن از آن و وفادار ماندن به اصول آن، امروز بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. و دریغاً که در این روزگار، تحقیقات ما هر روز و هر لحظه بیشتر و بیشتر از معیارهای مکتب دقت فاصله می‌گیرد. جوانان ما برای پیوستن به این مکتب تربیت نمی‌شوند و محدود بازماندگان وفادار بدین مکتب هم تحت فشار زندگی و به حکم «الضَّروراتُ تُبَيِّحُ الْمَحظوراتِ» گاه آرام آرام و گاه با شتاب از این مکتب فاصله می‌گیرند و کار دقت را هم به فرنگیان وا می‌گذارند تا فرنگیان وظیفه و زحمت «تولید آثار تحقیقی ادبی و عرفانی و فلسفی و...» را در جنب تولیدات صنعتی، عهده‌دار شوند! و ما سبکبار و آرام روزگار بگذاریم! باری «زین قصه بگذرم که سخن می‌شود بلند» و درد می‌افزاید بر درد و به تعبیر قدما «با سر سخن آیم» و اعلام کنم که نتیجه آن همه دقت و آن همه وسواس علمی آن بود که از استاد آثاری بازماند از شمار دو چشم سخت اندک و از شمار خرد، نیک بسیار، یعنی فقط سه اثر یا احياناً چند اثر، اما در شمار آن پنجاه اثری که خود بدان اشارت می‌فرمود. استاد دکتر فتح‌اله مجتبابی در مجلس یادبود او (دانشگاه اصفهان، ۶۵/۲/۱۷) در باب این چند اثر چنین گفت:

«به ظاهر، دکتر یزدگردی آثار منتشره زیادی ندارد، اما همین چند اثر که از او منتشر شده نشان می‌دهد که تعمقش، اطلاعش، دقتش، اعتقادش و ایمانش تا چه حد بوده است» (ص ۲۱).

آثار بازمانده از استاد یزدگردی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آثار غیر مستقل و آثار مستقل:

۱. آثار غیر مستقل: منظور آن دسته از کارهای تحقیقی استاد است که با همکاری دیگران فراهم آمده است. همکاری در تصحیح دیوان کبیر (غزلیات شمس)، در ده مجلد، به همراه استاد مرحوم دکتر کریمان، زیر نظر مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر؛ نیز همکاری در تصحیح کلیله و دمنه با استاد فقید مجتبی مینوی را می‌توان از جمله آثار غیر مستقل استاد به شمار آورد.

استاد فروزانفر اندازه و چگونگی همکاری استاد یزدگردی را در مقدمه جلد نخستین دیوان کبیر (ص ۵) یاد آور شده و استاد مینوی در این باب در مقدمه کلیله و دمنه چاپ دانشگاه تهران و سپس چاپ انتشارات امیرکبیر (ص ۱۶) چنین نوشته است:

«اگر در هر موردی، چنانکه حق است، شکرگزاری جداگانه از آن کمک (= کمک

استاد یزدگردی در تصحیح) می‌کردم، می‌بایست صفحه‌های از صفحات از ذکر نام عزیزشان خالی نباشد».

۲. آثار مستقل: شامل کارهایی است در زمینه تألیف، تصحیح و تعلیق که مستقلاً از

سوی استاد انجام پذیرفته است:

الف - تألیفها: شامل کتاب *ارجمند حواصل و بوتیمار است*، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ و کتاب برگزیده سال ۱۳۷۲ در زمینه تحقیقات ادبی. در باب این کتاب - که تألیف آن شانزده سال به طول انجامید - پیشتر سخن گفتم. جز *حواصل و بوتیمار* از استاد سه مقاله در دست است: مقاله «به دیده انصاف بنگریم» که پاسخی است به نقد استاد فقید سید حسن قاضی طباطبایی (چاپ شده در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۶ شماره ۵ و ۶، اردیبهشت ۱۳۴۸/ و سپس پیوست چاپ دوم کتاب *نفته المصدور*)؛ مقاله «ز عهد صحبت او در میانه یاد آریم» که مقاله‌ای است ادیبانه، جانسوز و مؤثر، در معرفی شخصیت علمی و معنوی مرحوم استاد دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی، استاد و معاون آن روزگاران دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (چاپ شده در دفتر شماره ۱۹-۲۰، سال ۱۳۵۳، مقالات و بررسیها، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه تهران^۱)؛ مقاله «ساز عرفانی ذوالفنون» که مقاله‌ای است کوتاه و دلپذیر در وصف نواندگی و تأثیر جادویی هنر استاد جلال ذوالفنون (چاپ شده در مجله آینده، سال دوازدهم، شماره ۱-۳؛ نیز در مجله ادبستان، شماره ۵۲، فروردین ۱۳۷۳). استاد در این مقاله به توصیف احساسات خود، به گاه شنیدن آوای ملکوتی ساز عرفانی ذوالفنون پرداخته و امری ناممکن یا دست کم سخت دشوار را - که همانا تبدیل کیفیت به کمیت است - در حدی حیرت انگیز ممکن ساخته است. «یادداشت ها و خاطرات» استاد که شامل مسائل شخصی، علمی، ادبی و اجتماعی است و به خط خوش ایشان نوشته آمده نیز در شمار تألیف‌های استاد است، این یادداشت‌ها هنوز به چاپ نرسیده و امید است روزی بتوان دست کم منتخبی از آن را - که جنبه علمی و ادبی و اجتماعی دارد - به چاپ رساند.

ب - حواشی و توضیحات و شروح: استاد یزدگردی در طول سالهای تدریس و

۱. این مقاله زینت‌بخش این دفتر نیز می باشد.

تحقیق به تحشیه و توضیح و تفسیر بسیاری از متون ادب پارسی پرداخت که بی‌گمان هر یک از آنها، دست کم، در شمار آثار ارزشمندی است که در این زمینه‌ها تاکنون پدید آمده است. باری در این زمینه‌ها آنچه خود دیده‌ام یا شنیده‌ام از این قرار است: حواشی بر دیوان حافظ؛ حواشی بر مرزبان نامه؛ حواشی بر جهانگشای جوینی، حواشی بر راحة الصدور... گرچه این آثار، در ترازوی ذهن مشکل‌پسند و کمال‌جوی استاد وزنی نمی‌آورد و به همین سبب هرگز در اندیشه به چاپ رساندن آنها نبود، اما بی‌مبالغه، چنانکه اشارت رفت، هر یک از این آثار دارای ارزشی است خاص. من بدین حواشی، بجز حواشی بر دیوان حافظ - که سالها پیش دیده‌ام - دسترس نداشتم و ندارم و از سرنوشت این حواشی بی‌خبر بودم و بی‌خبرم. این روزها خبری خوش در باب حواشی بر مرزبان نامه و امکان دسترسی بدان شنیدم که امیدوارم میسر شود و بتوانم آن را به سرانجامی برسانم.

ج- تصحیح و تعلیق: شامل نفثة‌المصدر، و دیوان ظهیر فاریابی. نفثة‌المصدر انشای شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی است که بنا به نوشته استاد در مقدمه «از شاهکارهای بدیع نثر فنی و از نمونه‌های عالی نثر مُزین و منشانه نیمه اول قرن هفتم است». استاد، حدود ده سال زمان صرف تصحیح و حل مشکلات این کتاب کرده و اثری کم‌مانند برجای نهاده است. از نفثة‌المصدر نسخه‌ای کهن و معتبر و صحیح در دست نیست. بنا بر این، کتاب - آن‌سان که در مقدمه (صفحه سی و دو) آمده است - با روش التقاطی تصحیح شده است؛ روشی سخت دشوار که محل لغزش است و هر کس از عهده آن بر نمی‌آید و اهل تحقیق دانند که استاد در این کار ید بیضا نموده است. حواشی استاد و تعلیقات مشکل‌گشا و کم‌مانند استاد بر نفثة (حدود هفتصد صفحه) خود حکایت دیگر یا ید بیضای دیگری است که اهل تحقیق نیز از آن آگاهند. نفثة‌المصدر در آن سالها کتاب سال شناخته شد؛ چونان حواصل و بوتیمار در این سالها.

و اما حکایت دیوان ظهیر فاریابی، یا ماجرای «تصحیح انتقادی دیوان استاد ظهیرالدین فاریابی و بحث در احوال و آثار و حل مشکلات اشعار وی» و به بیانی کوتاه‌تر «تبع در دیوان ظهیر»، ماجرای دست کم سی و یک دو ساله، از سالهای پیش از ۱۳۳۶ش تا واپسین روزهای حیات استاد، فروردین ماه ۱۳۶۵ش. و حکایت چنان است

که «تتبع در دیوان ظهیر» موضوع رساله دکتری استاد یزدگردی بوده است، به راهنمایی استاد بدیع الزمان فروزانفر که در تاریخ ۱۳۳۶/۸/۱ از آن دفاع شده است. حاصل این تتبع و تحقیق، چنانکه اشارت رفت، تصحیح انتقادی دیوان ظهیر است برای نخستین بار، بر مبنای کهن‌ترین نسخ موجود و نوشتن کتابی مستقل یا مجلّدی مستقل در شش بخش در معرفی ظهیر تا حل مشکلات اشعار او؛ حاصلی بی‌گمان بی‌مانند و چونان نفثه المصدور و حواصل و بوتیمار ارجمند و سودمند و تحسین‌انگیز، اما کمال‌طلبی استاد در کارهای علمی و دقت و سواس آمیز او - که بیشتر از آن سخن رفت - موجب شد تا قرب سی سال، از زمان دفاع رساله (۱۳۳۶) تا گاه مرگ (۱۳۶۵) همواره چنان احساس کند که کاری بدین تمامی ناتمام است و به از آنچه هست باید! و چنین بود که در کنار کارهای تحقیقی خود تا پایان عمر در تکمیل آن، بر بنیاد انگاره‌ای که خود از تکمیل داشت، کوشید و شاهکاری، چونان دو شاهکار دیگر خود - تصحیح و تعلیق نفثه المصدور و تألیف حواصل و بوتیمار - فراهم آورد. من در مقدمه دیوان ظهیر - که به چاپ رسیده و امیدوارم زمانی نه چندان دور انتشار یابد - به تفصیل از چند و چون کار استاد در تصحیح و تعلیق این متن بسیار مهمّ سخن گفته‌ام. در اینجا بدین سخن بسنده می‌کنم که: تا دیوان ظهیر، مصحح استاد یزدگردی منتشر نشود، به واقع، جامعه ادب ما، چیزی به نام دیوان ظهیر در دست ندارد.

۴. حکایت محبت و صفا و انسانیت

و سرانجام باید بر آن دو فضیلت، فضیلت عاشقانه معلّمی کردن و فضیلت عاشقانه به تحقیق پرداختن، فضیلتی افزود که سزااست تا از آن به مادر فضایل تعبیر کنیم و آن فضیلت دوستی و محبت است و در یک کلام انسانیت که آن همه اگر مقدمه این نباشد به چیزی نمی‌ارزد و استاد یزدگردی رهرو راه انسانیت بود و سالک گرمرو طریق محبت و صفا و دوستی. عهد شکنی و پیمان‌گسلی را در آیین دوستی و در شریعت محبت، گناهی نابخشودنی می‌شمرد و خود، نه عهد شکن بود و نه پیمان‌گسل. چنان به پیمان دوستی و به عهد وفا پای بند بود که راستی را اگرش سر می‌رفت از عهد وفا سر نمی‌پیچید، آن هم نه از آن رو که «بگویند پس از وی، که به سر بُرد و فارا»؟ بل بدان سبب که بدین معانی با

همه وجود باور داشت. اگر وفایی از کسی می دید شیفته او می شد و از خود بیگانه می گردید که زبان حالش و زبان قالش این بود:

وفاگر از کسی بینم ز خود بیگانه می گردم
من آن شمعم که برگرد سر پروانه می گردم^۱

یک جهت و حق گزار و قدردان بود. اگر کمترین محبتی در حق او می شد، هرگز آن را از یاد نمی برد، با زبان سپاس می گفت و با کردار به جبران بر می خاست ... در گره گشایی از کار فرو بسته دوستان، هر چه در قوه داشت به فعل می آورد و در این راه از درخواست کردن و خواهش کردن از ارباب قدرت - که در نظرش سخت نامطلوب و ناگوار بود و حتی در رفع مشکلات خویش هم بدان اقدام نمی کرد - نیز دریغ نمی ورزید ... غم یاران موجب می شد تا غمهای خود را از یاد ببرد و با آنکه در همه عمر، کوهی از اندوه بر دل دردمند خود داشت و توگویی چونان خواجه رندان، حافظ «هم بر غم زده بود»، به تعبیر مرحوم ملاح با سرانگشتان نرم واژه هایش غبار درد و اندوه را از روی سینه دوستان و یاران دردمند می گرفت:

با سرانگشتان نرم واژه هایش می گرفت
گر به روی سینه از دردی غباری داشتم

اگر می شنید که در میان دو دوست کدورتی حاصل آمده است در رفع این کدورت، به جان می کوشید و در باز بستن رشته گسسته دوستی هر چه در توان داشت به کار می گرفت. بارها شنیدم که در برابر یاری رنجیده خاطر که از یاری گله آغاز می کرد و عیبهای و کاستی های او را بر می شمرد می گفت: «با این همه چه کسی را به جای او می نهی؟ مردم را در قالب آرزوهای ما نریخته اند. باید آنها را - با همه نیکیهای و بدیهایشان - بپذیریم ورنه - به گفته صائب - «زود بی کس و بی یار می شویم»:

پُر در مقام تجربه دوستان مباش
صائب، که زود بی کس و بی یار می شوی

و می افزود: «گذشته از این معانی، مگر ما، خود، از هر عیب بری هستیم؟ و او خود،

وقتی از بی مهریه‌های یاران بی مهر و عهدشکنیهای دوستان عهدشکن دلش می‌گرفت، بی آنکه زبان به شکوه گشاید، که زبان شکوه نداشت، و بی آنکه از آنان نزد یاران گله سرکند یا بد بگوید، که هیچگاه چنین نمی‌کرد، می‌گفت: بی گمان، یا قصوری از من سر زده که سزاوار بی مهری شده‌ام، یا چشمداشت من بی جا و بی مورد بوده است و فراتر از توان یاران و به هر حال اگر گناهی هست، نه گناه دوستان که گناه من است و این بیت را زمزمه می‌کرد:

مغبون اشتباه خودم، زانکه خلق را
سنجیده‌ام همیشه به معیار خویشتن^۱

این همه صفا و وفا، و این همه شور و عشق و گذشت، از جهان‌بینی عاشقانه استاد مایه می‌گرفت و از اعتقاد او به دین عشق که زبان حالش و باورش این بیت ابن‌عربی در ترجمان‌الاشواق (ص ۴۴) بود که:

أَدِينُ بَدِينِ الْحُبِّ، أُنَى تَوَجَّهْتُ
رُكَايَتُهُ، فَأَلْحُبُّ دِينِي وَإِيمَانِي

از این دیدگاه بود که بی عشق زیستن و بی دوست بودن و بی محبت ماندن را زندگی نمی‌دانست و چونان حافظ به این باور بود که:

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

هنوز پس از گذشت سالها، صدای گرم و مؤثرش در گوش جانم طنین انداز است که می‌خواند:

من پیر کار دیده‌ عشقم ز من پیرس
در کار عاشقی اگر مشکلی رسد^۲

و پایان کار: مرگ عشق

و شگفت نیست اگر و جودی این چنین پُرشور و پُر عاطفه جز محبت نشناسد و جز عشق نبیند و جز یار نجوید. از سویی «هوای صحبت یاران رفته» مرگ را در نظرش

۲. سراینده بیت را نمی‌شناسم.

۱. سراینده این شعر را نمی‌شناسم.

بیارید و خواستنی کند و بر زبانش رود که:

دارم هوای صحبت یاران رفته را

یاری کن ای اجل که به یاران رسانیم^۱

و از سوی دیگر «محرومی دیدار یاران» مرگ را در کامش تلخ سازد... در یکی از شبهای سرد زمستان (بهمن ۱۳۶۴) که در خدمتش بودم، مثل همیشه محضری گرم داشت. سخنان دلنشین می‌گفت و درس محبت و زندگی می‌داد و این کمترین شباگرد خود را تشویق می‌کرد و به آینده امیدوار می‌ساخت. آن شب از «یاران رفته» سخت گفت و از آرزوی دیدارشان و از خستگی خود از بار جانکاه زندگی، از بیماری و رنج فرساینده و درد علاج ناپذیر جسمانی و از زخم‌های درونی اش و از آلام روحی اش و شکوه کرد که: «بخت بد بین کز اجل هم ناز می‌باید کشید». آن شب برای سومین بار، پس از شدت گرفتن بیماری اش از او می‌شنیدم که می‌گفت: «عمر خزان زدهٔ من با پایان گرفتن زمستان پایان می‌گیرد و من هرگز بهار را نخواهم دید».

همان شب بود که با صدایی لرزان و غم‌آلود، اما سخت مؤثر، در حالتی که بغض گلویش را می‌فشرد و قطره‌های اشک بر گونه‌هایش فرو می‌غلتید، این دو بیت را زمزمه کرد:

ماییم و شب تار و غم یار و دگر هیچ

صبر کم و بی‌تابی بسیار و دگر هیچ

بر سنگ مزارم بنویسید پس از مرگ

افسوس ز محرومی دیدار و دگر هیچ^۲

و دریغا که آن پیش‌بینی اندوه‌بار، راست آمد و عمر خزان‌زدهٔ استاد، چنانکه خود می‌گفت با پایان گرفتن زمستان پایان گرفت. او بهار را ندید و با غروب غریبانهٔ خود در آستانهٔ طلوع صبح بهار، بهار را در چشم دوستان و شاگردان خویش و در نظر دوستداران

۱. بیتی از شهریار، شاعر معروف معاصر.

۲. این دو بیت را که بر سنگی مرمر نوشته آمده بود و در قابی زیبا قرار گرفته بود به من هدیه کرد و اکنون که این سطور را می‌نویسم این هدیه‌گرانه‌ها پیش روی من است و خاطره آن شب و آن شب‌ها نه فقط در ذهنم که در برابر چشمانم مصور و مجسم است.

فرهنگ ایران و ادب پارسی سخت بی‌امید و زمستان آساندوهبار ساخت. در ماههای آخر عمر که بیشتر سخن از مرگ در میان می‌آورد، باری چند شنیدم که می‌گفت: «جایی به خاکم بسپارید که آفتاب بر آن بتابد و باران بر آن بیارد». زیرا او که در طول عمر خود، همواره کوشیده بود تا موجب رنج و زحمت کسی نشود، اکنون می‌خواست تا به گاه مرگ و در آخرین کاری که زندگان می‌توانند برای مردگان انجام دهند نیز زحمت‌افزای یارانش نگردد و نمی‌خواست خود را از دیگر مردم جدا بداند و در جایی و با تشریفات خاصی به خاک سپرده آید، زیرا آنجا که آفتاب بر آن می‌تابد و باران بر آن می‌بارد، جایی جز صحن گورستان عمومی نیست؛ آنجا که پیکر همه از اندوه جهان رستگان و به ابدیت پیوستگان، در خاک نهدان می‌شود. این معنا در وصیت‌نامه بازمانده از استاد - که حاکی از اعتقادات استوار دینی او نیز هست - این سان آمده است:

«مدفن، هر کجا باشد فرق نمی‌کند.

مهم، تعجیل در انجام دادن این امر است».

نمی‌دانم، شاید در این تمنا نکته‌ای دیگر نیز نهفته باشد. شاید استاد، تابش آفتاب و گرمی مهر جهانتاب را بر گورگاه خود از آن می‌خواست تا مگر دل افسرده‌اش از بی‌مهریها و جان‌فسرده‌اش از دم سردی‌ها، در دل خاک سرد گرمی یابد؛ دل و جان غمدیده‌ای که «هم بر غم زده بود». نیز بارش باران را بر مدفنش از آن رو آرزو می‌کرد که شاید لهیب دل سوخته‌اش و آتش اندوه فروزان در نهادش، در خاک فرو نشیند و قضا را بدانگاه که پیکر بی‌جان در نیمروز سه‌شنبه پنجم فروردین ماه (۱۳۶۵) در تنگنای گور نهاده می‌شد، بارانی که از شب دوش باریدن آغاز کرده بود، آرام آرام، آن گونه که سوگواران جگر سوخته سرشک از دیده فرو بارند، برگور استاد فرو می‌بارید و مرا بی‌اختیار به یاد حکایتی می‌انداخت که نظامی عروضی در چهارمقاله (ص ۶۰) آورده است:

«...در میان مجلس عشرت، از حجة الحق عمر (خیامی) شنیدم که او گفت: گور من در

موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند... چون در سنه ثلاثین به نشاپور

۱. تصویر متن وصیت‌نامه شادروان استاد یزدگردی در همین شماره از مجله، پس از مقاله «از عهد صحبت او در میانه یاد آریم» (به قلم ایشان)، به چاپ رسیده است (سردبیر).

رسیدم، چهارسال بود تا آن بزرگ، روی در نقاب خاک کشیده بود... آدینه‌ای به زیارت او رفتم... در پایین دیوار باغی خاکِ او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو، سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گُل پنهان شده بود، و مرا یاد آمد آن حکایت که از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیر نمی‌دیدم».

و امروز در پهنهٔ ادب پارسی و در میان معلمان و استادان ادب - که عمرشان دراز باد - برآستی چند تن نظیر استاد دکتر یزدگردی توان یافت؟

گر نادره معدوم شود هیچ عجب نیست
کز کاخ هنر نادره کاران همه رفتند^۱.

منابع:

- ابن عربی، ترجمان الاشواق، چاپ دار بیروت، ۱۹۸۱ م.
بهمینار، حواصل و بوتیمار، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ش.
بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دانشگاه مشهد.
حمیدی، مهدی، فنون شعر و کالبدهای پولادین آن.
مجتبائی، فتح الله، «دکتر یزدگردی چنانکه من می‌شناختم» (باز نوشتهٔ سخنرانی استاد در مجلس بزرگداشت زنده یاد دکتر یزدگردی در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه اصفهان، ۱۳۶۵/۲/۱۷)، ادبستان، ش ۵۲، فروردین ۱۳۷۳ ش.
مینوی، مجتبی، مقدمه بر کلیله و دمنه انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، چاپ یازدهم، انتشارات دانشگاه تهران و امیر کبیر، تاریخ مقدمهٔ مصحح: ۱۳۴۳ ش.
نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران، زوآر، ۱۳۴۱ ش.
یادنامهٔ استاد فروزانفر.

۱. بیتی است از ملک الشعراء بهار، از غزلی در سوگ علامه قزوینی.